

«زندگی از فردا آغاز نمی‌شود»،

هم‌اکنون در جریان است!

(چرخشی عظیم و برآمدن جهانی دیگر)

مرتضی محسنی، ۲۸ تیر ۱۴۰۱



چشم بستن بر چرخش جهانی عظیمی که اکنون در حال وقوع است، در حکم نادیده گرفتن پویایی تاریخ و جوامع انسانی است. این نادیده‌انگاری با هر تعریفی، حتی برشمردن و تاکید بر سیاست‌های سرمایه‌دارانه دو قدرت برتر در حال ظهور که با همراهی ده‌ها قدرت

بزرگ و کوچک سرمایه‌داری دیگر در سه قاره در حال گشودن «راهی دیگر» هستند و بسیار ناامیدکننده‌تر، امپریالیستی قلمداد کردن آنها با معیارها و مفاهیم و مقولات اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، به ویژه از جانب بخشی از چپ، غفلتی جبران‌ناپذیر است که از حضور مؤثر در این چرخش عظیم جهانی می‌کاهد و مخالفت و بی‌توجهی به آن، نه تنها هیچ دستاوردی نداشته، بلکه جاماندگی و انهادگی سیاسی-اجتماعی این جریان‌ها را به نمایش می‌گذارد؛ به علاوه برکنار ماندن از اثرگذاری بر این چرخش، در واقع نوعی کمک و همراهی با نیروهای واپسگرایی است که قصد مسدودسازی این تحول و ادامه وضع موجود را دارند و تلاش می‌کنند هم از سرعت این چرخش بکاهند و هم آن را تا جای ممکن، به سود خود سمت و سودهند.

حیرت‌انگیزتر اینکه مدعیانی از «چپ» که ادعای وقوف بر تاریخ، فلسفه، اقتصاد سیاسی و همچنین دیالکتیک دارند و جمله‌ای بر زبان یا قلم نمی‌آورند که اشاره‌ای به یکی از این مفاهیم و مقولات در آن نباشد، با نادیده انگاشتن کامل این چرخش عظیم، بسیار ساده‌انگارانه با بیان اینکه در این دو کشور و به ویژه در جمهوری خلق چین (به مانند فدراسیون روسیه) نظام سرمایه‌داری حاکم است و این سرمایه است که فرمان می‌راند، هر نوع تحلیل و احیاناً دفاع از مواضع این دو کشور (به همراه دیگر قدرت‌های در حال تکاپوی

دیگر) که به اشکالی متفاوت به مقابله با امپریالیسم جهانی به سرکردگی ایالات متحده آمریکا برخاسته‌اند، را یکجا محکوم کرده و صراحتاً در راستای حمایت و تقویت سرمایه‌داری و امپریالیسم و گاهی وابستگی به این دو قدرت می‌دانند. بنابراین از نگاه این «چپ»، از همان ابتدا باید بر جمهوری خلق چین مُهر «ننگ» سرمایه‌کوبید و همه تغییر و تحولاتی که در چند دهه اخیر در این کشور در جهت تقویت بنیادهای مادی، فن‌آورانه و بهبود چشمگیر سطح زندگی و رفاه اجتماعی صورت گرفته و می‌گیرد را با همان ضدیتِ خشم‌آلودِ زبانی و قلمی نادیده انگاشت، یا به شدت محکوم کرد. از سوی دیگر، نبرد بزرگی که اکنون فدراسیون روسیه به ناچار در چالش مرگ و زندگی با قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا و به پیروی از آن اتحادیه اروپا و دیگر کشورهای عضو ناتو، در آن درگیر شده است را یکسره «جنگ بینا امپریالیستی» نامید و به سادگی تمام پویایی تاریخ و جامعه و همچنین سیاست‌های سلطه‌جویانه امپریالیسم ایالات متحده آمریکا، برای برون رفت از بحران دام‌نگیرش، حتی بر علیه شرکای اروپایی‌اش، را به سخره گرفت.

این «چپ» به شیوه‌ای اراده‌گرایانه، تحولات را به گونه‌ای خالص و ناب، تفسیر می‌کند، گویا این انسان است که باید تعیین تکلیف کند که حرکت جوامع دقیقاً باید به کدام سو و چگونه باشد و نه اینکه تاریخ است که فارغ از خواست انسان‌ها و همچون «موش کور» بسیار خواب‌ها برایشان دیده است و انسان هم در جریان این تحولات و با «تعبیر درست این خواب!» و حرکت هماهنگ در متن آن می‌تواند تأثیری عمیق و مطابق با دیگر عوامل تعیین‌کننده - زمانه - خود بر آن بگذارد. از سوی دیگر، اینان با تکیه بر تفسیرهایی به دور از واقعیات کنونی و صرفاً متکی بر برخی مقولات و مفاهیم تاریخی گذشته، بر تشدید و تحکیم وضع موجود می‌افزایند و حتی ناخواسته و برخلاف امیال و آرمان‌های خود، متأسفانه با نیروهای سلطه‌گر جهانی همسو می‌شوند، یعنی همان‌انگی که به دیگران می‌زنند در وهله نخست بر خودشان مصداق دارد، موضوعی که متأسفانه در تاریخ جنبش چپ به کرات مشاهده شده است. در حالی که انسان‌های آگاه بر چگونگی تحولات زمانه خود، می‌توانند به دور از اراده و قدرگرایی در این پویایی تاریخی،

این «چپ» به شیوه‌ای اراده‌گرایانه، تحولات را به گونه‌ای خالص و ناب، تفسیر می‌کند، گویا این انسان است که باید تعیین تکلیف کند که حرکت جوامع دقیقاً باید به کدام سو و چگونه باشد و نه اینکه تاریخ است که فارغ از خواست انسان‌ها و همچون «موش کور» بسیار خواب‌ها برایشان دیده است.

هم‌راستا با چرخش‌های بزرگ و تأثیرگذاری مثبت بر آن، به نفع انسان و طبیعت مؤثر واقع شوند. بنابراین، عدم باور عمیق به پویایی تاریخی جوامع انسانی که هرگز متوقف نشده و نخواهد شد، منجر به گرفتار شدن در تحلیلی بسته و ایستا از تعریف سرمایه‌داری و امپریالیسم مطابق با همان تعاریف و مفاهیم اولیه و عدم توجه به قدرت عظیم تحولات تاریخی در اشکالی متنوع و ناهمگون می‌شود که امکان جلوگیری از وحشی‌گری‌های این نظام در حال زوال را که همچون گرگی زخم‌خورده در حال چنگ و دندان نشان دادن است، نمی‌دهد. تأسف بارتر این که، این تفکر و تفسیر ایستا، دانسته یا نادانسته به ادامه وضع غیرانسانی موجود یاری می‌رساند و همان‌طور که گفته شد، برخلاف آرمان‌رهای بخش مورد ادعای خویش، در مقابل این چرخش بزرگ قرار می‌گیرد.

اخیراً در مطالبی صوتی درباره نئولیبرالیسم که یکی از محافل کمابیش شناخته شده ایرانی خارج از کشور عرضه داشته است، گویندگان و سخنوران به هر دری می‌زنند که به مخاطب «بقبولانند» که آنچه در جمهوری خلق چین رخ داده و اکنون نیز در حال انجام است، همان «سیاست‌های نئولیبرالی» است که می‌توان با ارفاق و مسامحه به آن «نئولیبرالیسم با چهره‌ای چینی» گفت، همانند مدل‌های دیگری که در کشورهای مرکز و پیرامون با نشانه‌ها و ویژگی‌های خاص آن کشورها به اجرا درآمده و یا کماکان در حال انجام است.

عده‌ای به هر دری می‌زنند تا به مخاطب «بقبولانند»، آنچه در جمهوری خلق چین رخ داده و اکنون نیز در جریان است، همان «سیاست‌های نئولیبرالی» است که با ارفاق و مسامحه می‌توان آن را نئولیبرالیسم با چهره‌ای چینی گفت!

از اینان باید پرسید مگر شما معتقد نیستید که «سیاست‌های نئولیبرالی» تماماً در خدمت سرمایه‌داری است و اصولاً نئولیبرالیسم مرحله (فازی) متأخر سرمایه‌داری (امپریالیستی) است که با اجرای آن تلاش می‌شود ضمن خارج ساختن حداکثر ارزش اضافی از نیروی کار، تمامی دستاوردهای پیشین طبقه کارگر نیز از آنان گرفته شود و رفاه اجتماعی و سطح زندگی طبقات پایین و متوسط به سود سرمایه به قهقرا برود؛ حال چگونه است که همان کشور مورد اشاره شما طی سه دهه اخیر، البته با تلاش و زحمت بسیار زیاد و کار فراوان نیروی مولد خود و سازماندهی و مدیریت حزب و حکومت، آن هم در شرایط بسیار سخت و پیچیده بین‌المللی موجود، توانسته است نه تنها بر فقر مطلق در آن کشور غلبه کند، بلکه سطح زندگی را تا حدی بالا ببرد که مردمش اکنون بتوانند کالاهای مورد نیاز خود را نه تنها برای تأمین معیشت اولیه،

بلکه رفاه خود و خانواده شان را تأمین کنند. هرچند که هنوز در برخی جوانب مشکلاتی، بعضاً هم جدی، وجود دارد. مثلاً خرید مسکن در آن کشور به دلایل بسیاری، از جمله مالکیت عمومی بر زمین، به صورت همگانی ممکن نیست، ولی تأمین آن از طریق اجاره، با نسبتی کاملاً واقع بینانه به سطح درآمد، ممکن و آسان است و این موضوع هم (عدم امکان خرید مسکن)، نه تنها منافاتی با سوسیالیسم ندارد که دقیقاً در همان راستاست. از سوی دیگر، با توجه به سیاست‌ها و برنامه‌های موفق اجرا شده، بهداشت، درمان، آموزش و دیگر نیازهای ابتدایی به دلیل تأمین کافی آنها، اکنون از برنامه اولیه حزب و دولت این کشور خارج شده و نزدیک به یک و نیم میلیارد انسان دیگر دغدغه چندان از این بابت ندارند. در زمینه حفظ زیست بوم و توسعه کیفی آن هم چنان اقدامات عظیمی به عمل آمده است که رسانه‌های غالب سرمایه‌داری چاره‌ای جز سکوت در برابر آن ندارند.

البته آنچه گفته شد به معنای حاکم شدن سوسیالیسم در این کشور نیست، چرا که با توجه به شرایط بین‌المللی کنونی، استقرار سوسیالیسم با مفهوم مورد توافق حداکثری، در یک کشور، فقط با دگرگونی کامل شرایط حاکم بر جهان و تغییر وضعیت کشورهای تعیین‌کننده در عرصه بین‌المللی و به ویژه از میان رفتن هژمونی دلار و لاجرم سلطه ایالات متحده آمریکا بر سازمان‌ها و نهادهای جهانی، امکان‌پذیر است؛ اما به طور کلی، از شواهد موجود می‌توان دریافت که سمت و سو و جهت‌گیری‌های سیاست‌های اعمالی آن کشور در همین راستاست و از این روست که باید از آن پشتیبانی کرد.

در ادامه، از این «پژوهندگان چپ» و دیگر هم‌باورانشان باید پرسید، این چه نئولیبرالیسمی است که دقیقاً برخلاف مطامع «مکتب شیکاگو» و «اجماع واشنگتن» نتیجه داده و برخلاف اهداف اصلی و گفته و ناگفته «نئولیبرالیسم» در اینجا نه تنها تأمین حداقل معیشت بلکه افزایش مستمر قدرت خرید عمومی را موجب شده است؟ آیا این «نئولیبرالیسم» با آنچه در کشورهای سرمایه‌داری مرکز و پیرامون اجرا شده، سنخیتی دارد؟ اگر ندارد، باید پذیرفت که از همان ابتدا اهداف متفاوتی را با برنامه‌ریزی دقیق، ولو با کار بسیار سخت نیروهای کار، دنبال و پیگیری و تا حدود زیادی هم محقق کرده است، پس چرا با اصرار تلاش می‌کنید، همانند «روشنفکران راست غربی» همیشه و همواره این کشور را یک کشور سرمایه‌داری نئولیبرال بنامید و علی‌رغم رشد و توسعه عظیم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فن‌آورانه، فرهنگی، محیط زیستی و ... و بهبود سطح زندگی و رفاه اجتماعی، به صورتی بارز و چشمگیر (درست، در جهتی عکس کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی و دیگر کشورهایی که با اجرای

«سیاست‌های نئولیبرالی»، طبقات و اقشار پایین و میانی از یک سو و محیط زیست را از سوی دیگر به شدت تحت فشار قرار داده‌اند)، باز هم آن کشور را سرمایه‌داری نئولیبرالیستی و امپریالیستی بخوانید و از این طریق به مسدود ساختن و یا کند کردن تحول در حال وقوع در جهان یاری رسانید و با تمام وجود و توان خواسته‌های سرمایه‌داری امپریالیستی که همانا «کشتن امید» در میان مردم جوامع سه‌قاره است، دنبال کنید. به جز آنچه که به ناگزیر و به دلیل شرایط بین‌المللی و سلطه چند سده‌ای استعمار و امپریالیسم و حاکمیت سازمان‌ها و نهادهای امپریالیستی تقریباً بر همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، رسانه‌ای، ... این کشور را ناچار به انجام برخی اقدامات، به ویژه در مناسبات بین‌المللی کرده است، چه دلیل و توجیهی برای یکسان دانستن این کشور با دیگر کشورهای امپریالیستی دارید؟

ناگفته نماند که متاسفانه استفاده شعارگونه و بسیار خام و دم دستی، از مفهوم نئولیبرالیسم و پیوند زدن هر سیاست اقتصادی، اجتماعی، با این مفهوم، بدون توجه به اهداف به ظاهر ناپیدای درونی آن، خواسته یا ناخواسته، منجر به نوعی ارجاع محتوم به امری مورد انتظار (در اینجا نئولیبرالیسم) شده و به صورتی ساده‌انگارانه، هر تغییر سیاستی از همان ابتدا با برچسب نئولیبرالیستی محکوم می‌شود؛ در این روند، از آنجا که فقط به تشابهات ظاهری سیاست‌ها توجه شده، تفاوت‌های بنیادی برخی از همین سیاست‌ها و مخصوصاً نتایج حاصل از اجرای آنها در شرایط ویژه (همچون هژمونی حزبی در جمهوری خلق چین برای آماده‌سازی زمینه‌های یک برنامه سوسیالیستی)، نادیده انگاشته شده است. به عنوان نمونه، در نوشته‌های «مارکسیست» معروف دیوید هاروی به قدری مفهوم نئولیبرالیسم و برخی وجوه بارز سرمایه‌دارانه آن که بر کسی پوشیده نیست، برجسته و بر آن تمرکز شده و این موضوع به گونه‌ای تبیین شده که به تدریج و در پایان به انکار تلویحی امپریالیسم در معنای کنونی آن، رسیده است.

توجه و «باریک شدن» درگنه اقدامات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ... و به ویژه دیدن نتایج حاصله، حداقل انتظاری است که باید از یک پژوهشگر چپ داشت و باز باید یادآور شد که تکرار مکرر شعارهای مد روز و تاکید نالازم و عدم توجه به آنچه بعد از اجرای یک برنامه اقتصادی، اجتماعی حاصل شده است، برای یک پژوهشگر چپ پذیرفتنی نیست. نئولیبرالیسم مرحله (فازی) متاخر از سرمایه‌داری است و باید دقت شود که با تاکید بیش از حد بر آن، «اصل سرمایه‌داری» در سایه قرار نگیرد. به قول معروف «آن قدر درخت بتوان دید که جنگل از نظر پنهان بماند».

همچنین باید توجه شود که تمرکز بیش از اندازه بر برخی «اصول نئولیبرالیسم» که همان سرمایه‌داری در فازی بالاتر است، ناخواسته موجب توجه کمتر به اصل سرمایه‌داری نشود؛ بدتر اینکه با اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی در همه کشورها لابد «جهانی هموار» (در مرکز و پیرامون) پدید آمده و نتیجتاً اینکه عصر «پایان امپریالیسم» فرا رسیده و بدین ترتیب «نظریه بسط سرمایه‌داری» هم توجیه‌پذیر است، نشود. از سوی دیگر، نباید با تمرکز بر برخی از «اصول نئولیبرالیسم»، مثلاً تأکید بیش از اندازه بر «انباشت به مدد سلب مالکیت» بر پایه «سود حاصل از خلع ید» مارکس، که کماکان نیز وجود دارد، به گونه‌ای موضوعات مختلف و متفاوت تبیین شود که باز اصل سرمایه‌داری با همه وجوه آن در سایه بماند.

در مطلب دیگری که در یکی از سایت‌های فارسی زبان خارجی منتشر شده است، «چپ» و انباده‌ای که در دورانی، مبارز به اصطلاح شناخته شده‌ای هم محسوب می‌شد و اکنون به ورطه‌ی عفن توجیه‌کنندگان و سخنگویان مرتجع‌ترین و راست‌ترین جریان‌های سرمایه‌داری سقوط کرده است، به مثابه سخنگوی این محافل ولی در لباس ناتراز و زبان الکن یک «چپ»، «نظام‌های حاکم بر کشورهای مختلف جهان... [را] به دو دسته دموکراتیک و غیردموکراتیک (توتالیترا، الیگارشیک، دیکتاتوری فردی و غیره) تقسیم» کرده و «دسته اول را با همه نواقص

توجه و «باریک شدن» در کُنه اقدامات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ... و به ویژه دیدن نتایج حاصله، حداقل انتظاری است که باید از یک پژوهشگر چپ داشت و تکرار شعارهای مد روز از وی پذیرفتنی نیست. نئولیبرالیسم مرحله (فازی) متاخر از سرمایه‌داری است و باید دقت شود که با تأکید بیش از حد بر آن، «اصل سرمایه‌داری» در سایه قرار نگیرد. به قول معروف «آن قدر درخت بتوان دید که جنگل از نظر پنهان بماند».

و مشکلات‌شان ... در سویه خیر تاریخ» و «دسته دوم را [منظورشان دقیقاً جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه است] در سویه شر» قرار داده و «تضاد عمده جهان امروز را تضاد میان اردوگاه دموکراسی [خیر] و دیکتاتوری [شر]» نامیده است. سپس با صغری و کبری کردن‌های بسیار و تذکر (!) به زعم ایشان «اشتباه تاریخی مارکس» و نه بی‌دانشی و ضعف عمیق تئوریک خود، تلاش کرده «از شرافت چپ» دفاع کند و بدین ترتیب عمق ناآگاهی خود را از دیدگاه‌های بخش مارکس و قرار گرفتن کامل خود در برابر چپ و همنوایی خواسته یا ناخواسته‌اش با مرتجع‌ترین نمایندگان و پادوهای امپریالیسم توجیه و سقوطش را به اعماق منجلاب توجیه‌گران سلطه سرمایه آشکار کند.

ایشان در ادامه با اصرار فراوان به عنوان «نیروی چپ» و نه خدمتگزار و توجیه‌گر سرمایه‌داری امپریالیستی، آنچه اکنون در فدراسیون روسیه و اکراین می‌گذرد را با چند جمله و عبارت ورد زبان رسانه‌های غالب «جنايات ضدبشری»، «جنگ پوتین علیه اکراین»، «جنايات جنگی پوتین» و از این دست عبارات به‌کارگرفته شده در همان رسانه‌های «اردوگاه خیر»، توصیف کرده و با ادعایی بسیار فراتر از عمق کم دانش خود، دیگران را «در بهترین حالت طرفداران شرمگین جنگ پوتین علیه اکراین» نامیده و بدین ترتیب نه تنها ضعف دانش سیاسی و تئوریک خود، بلکه درماندگی شخصیتی خود را نمایان ساخته است. باز تأسف‌بارتر اینکه این شخص و امثال ایشان که به فراوانی در موقعیت‌های مختلف قلم می‌زنند، نتوانسته یا نخواسته‌اند پس از چهار دهه فراغت و وقت و فرصت کافی، حداقل به مطالعه درست و کامل دیدگاهی که خود را بی‌جهت بدان منتسب می‌دانند، بپردازند و در خوشبینانه‌ترین حالت باید گفت که در دام همان تبلیغات (پروپاگاندا) رسانه‌های جریان اصلی و غالب افتاده‌اند. اینان همچنان «دست از کمر بر نداشته» و به یاد دورانی که با بند انگشتی از سواد سیاسی،

هر چند اکنون حفظ محیط زیست از اولویت‌های بشری است، ولی اینکه بتوان این مبارزه را بیرون از چارچوب مبارزه طبقاتی به سرانجام رسانید، توهمی بیش نیست.

خود را رهبر سیاسی می‌پنداشتند، به اظهار فضل پرداخته تا جایی که گاهی عنان اختیار از کف داده و ضعف تئوریک و سیاسی و عمق نادانی خود را با فحاشی به دیگران جبران می‌کنند. با نگرستن دقیق به آنچه در حال رخ دادن

است، قابل درک است که فدراسیون روسیه، از زاویه‌ای متفاوت و با تکیه بر تحولاتی که در بیش از یک دهه اخیر در این کشور به وقوع پیوسته، به مرحله‌ای رسیده است که بدون کمترین تردید و کاملاً مصمم یک‌تنه در برابر نظام جهانی تک‌قطبی جهانی ایستاده و در میان گرد و غبار تبلیغات رسانه‌های جریان اصلی، در واقع در حال نبرد مرگ و زندگی با سلطه امپریالیستی و سازمان متجاوز ناتو می‌باشد، موضوعی کاملاً آشکار که در این مدت مکرر از زبان رهبران این کشور شنیده شده و در میدان نبرد هم مشاهده می‌شود. در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی داخلی هم، با توجه به عقبه تاریخی این کشور در سده بیست، به آهستگی ولی محسوس، تغییر و تحولاتی در جهتی مخالف با «سیاست‌های نئولیبرالیستی» و حشیانه و غارت‌گرانه که پس از فروپاشی (پیشنهاد جایگزین: تخریب اتحاد شوروی) به‌کار گرفته شد، صورت می‌گیرد. خبر فرار یا مهاجرت یکی یکی و یا جمعی‌الیت مسلط بر سرنوشت پهناورترین کشور جهان و سرسپردگان به امپریالیسم که عامل اصلی وضعیت کنونی هستند،

اخباری شادی بخش برای میلیون‌ها نیروی کار این کشور و میلیاردها انسان در سراسر جهان شده است. به بیان دیگر، اگر از دام پرویگانندای رسانه‌های جریان اصلی خارج شده و به وقایع دنیا با ذهنی آگاه و چشمانی باز نگریسته شود، مشاهده می‌شود که این نبرد، لایه‌های پنهان «دموکراسی، حقوق بشر و قوانین بشردوستانه» و ماهیت وجودی کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی را برملا کرده است. برای نمونه باید به آنچه در اتحادیه اروپا و به ویژه در آلمان فدرال در حال وقوع است اشاره کرد که سردمداران آن کشور (کشورها) با اولین برخورد با کاهش یا توقف صدور گاز روسیه، که با اعمال تحریم‌های اقتصادی آمریکا و غرب علیه آن کشور پیش آمد، به سرعت و بدون کمترین تردیدی به استفاده از آلوده‌کننده‌ترین سوخت فسیلی یعنی زغال سنگ روی آورده‌اند و همه آن شعارهای تو خالی که در مجامع پرسروصدای «دفاع از محیط زیست» و... به ویژه توسط احزاب شبه فاشیستی «سبز»، سر می‌دادند، به یکباره و بدون کمترین تردید کنار گذاشتند.

تمایز قایل نشدن میان آنچه اکنون در جهان در حال رخ دادن است و مردود دانستن و یا کنار کشیدن از تشریک مساعی در نبرد رودرروی دو کشور جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه با امپریالیسم ایالات متحد آمریکا و به پیروی از آن اتحادیه اروپا و دیگر کشورهای عضو ناتو، با مستمسک قراردادن برخی مفاهیم و مقولات گذشته و سوءاستفاده از این نکته که «مفهوم و

فدراسیون روسیه، بنا بر تحولات خود در سال‌های اخیر، به مرحله‌ای رسیده است که بی‌تردید و کاملاً مصمم یک‌تنه در برابر نظام جهانی تک‌قطبی جهانی ایستاده و در میان گرد و غبار تبلیغات رسانه‌های جریان اصلی، در واقع در حال نبرد مرگ و زندگی با سلطه امپریالیستی و سازمان متجاوز ناتو است.

مقوله امپریالیسم اساساً بر ساخته مارکس نبوده» و یا دستیازی به برخی عبارات نقل شده از وی، از جمله تأکید بر آنچه که در نوشته‌ای در مورد استعمار هند نگاشته، فقط می‌تواند دستمایه کسانی باشد که تمام هم و غم خود را به یافتن «دلیلی» برای توجیه هم‌بانی و همدستی پنهان و آشکار خود با امپریالیسم به کار گرفته‌اند و یا با درکی ناقص از دیالکتیک منتقدانه و انقلابی، توان درک تحولات کنونی که جهان را در چرخشی عظیم به سوی دیگری می‌برد، ندارند. متأسفانه این عدم درک و دریافت تحولات سرنوشت ساز، می‌تواند عده‌ای را به همراهی و همیاری نیروهایی بکشاند که ممکن است در اقدامی غیرانسانی و غیرقابل جبران، «جهان سرد و خاموش پس از یک جنگ هسته‌ای» را بر جای بگذارند.

باید این نکته را نیز یادآور شد که متأسفانه بسیاری از جنبش‌های محیط زیستی که

به جای تأکید بر تغییر و تحولات بنیادی و اساسی، به دنبال «تغییر رفتار مردم» به عنوان مصرف‌کنندگان، برای توقف و بهبود بحران‌های غیرقابل برگشت محیط زیستی هستند، عملاً «آب درهاون می‌کوبند»، چراکه نظام سرمایه‌داری که هدف اصلی آن کسب سود هر چه بیشتر است، مانع اصلی مقابله با تخریب محیط زیست که به معنای کاهش سودآوری است، می‌باشد و برای حفظ و افزایش این سود به هر ترفندی چنگ می‌زند. بنابراین، تفکر این نوع «جنبش»‌ها که اتفاقاً مورد توجه جریان رسانه‌های غالب سرمایه‌داری نیز هستند و متأسفانه در سپهر سیاسی و رسانه‌ای کشور ما هم، بدون گفتگو درباره بنیاد اصلی مشکلات، ترویج و تشویق می‌شوند و بدون توجه به ریشه‌ها و بنیان‌های شکل‌گیری آنها، تنها معلول را مورد توجه قرار می‌دهند، نتوانسته‌اند راهگشای بهبود و تغییر وضع موجود باشند بلکه به عنوان موانعی

در شناخت عمومی از علل اصلی مشکلات عمل کرده‌اند.

این موضوع از این جهت قابل اهمیت است که مبارزه طبقاتی با سرمایه‌داری باید به عنوان آماج اصلی غیرقابل جایگزین با شعارهای هویتی و محیط زیستی پذیرفته شود، چرا که هر آنچه طرفداران دو آتشه اولویت بخشی به مبارزات هویتی و محیط زیستی تاکنون بر آن تأکید داشته‌اند، به راحتی به بیراهه کشانده شده و از سوی دیگر با تقلیل مبارزه طبقاتی و پراکنده‌سازی نیروها، مقابله با آنها برای سرمایه

تضادهای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک
نه تنها میان کشورهای امپریالیست
با دیگر جوامع انسانی، که به وضوح
میان خود کشورهای امپریالیستی که
اتفاقاً در پیمان‌های ضدانسانی همچون
«ناتو» و ... هم مشارکت دارند، به
صورتی آشکار نمایان شده است. آنچه
ایالات متحد آمریکا به بهانه «جنگ
اکراین» بر سر اتحادیه اروپا آورده
است، نمونه مشهود و غیرقابل انکار
این تضاد میان امپریالیست‌هاست.

جهانی آسان‌تر شده و با تبلیغات فراگیر رسانه‌های غالب، این مبارزات درست که ذیل شعار مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری می‌باشند، را عملاً ناتوان و از مسیر اصلی خارج کرده است. این روند را در سیر تغییراتی که احزاب «سبز» در اروپا طی کرده‌اند و اکنون دوشادوش راست‌ترین و فاشیستی‌ترین جریان‌ها قرار دارند، به روشنی می‌توان دید. هر چند اکنون حفظ محیط زیست از اولویت‌های بشری است، ولی اینکه بتوان این مبارزه را بیرون از چارچوب مبارزه طبقاتی به سرانجام رسانید، توهمی بیش نیست؛ چراکه هدف اصلی سرمایه، «خارج کردن هر چه بیشتر ارزش» است که در تقابل مستقیم با حفظ محیط زیست قرار دارد و بنابراین مبارزه با تخریب محیط زیست نمی‌تواند خارج از تسریع در تشکّل نیروی کار در مفهوم موسع

خود، برای مبارزه جهانی با سرمایه باشد. تشکّل و تهاجمی همه جانبه در تمامی جوامع مرکز و پیرامون و پیش از آن افشای آن جریان‌های به اصطلاح چپ که مانند نمونه‌های پیش‌گفته خود را نماینده نیروهای کار نیز می‌پندارند.

اینکه زنجیره تولید و گردش کالا در سطح جهانی چگونه از هم بگسلد و چگونه «سازمان تولید» نوینی شکل بگیرد، نتیجه ناگزیر مبارزه طبقاتی است که اکنون در شرایطی قرار گرفته است که تضادهای ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک نه تنها میان کشورهای امپریالیست با دیگر جوامع انسانی که به وضوح میان خود کشورهای امپریالیستی که اتفاقاً در پیمان‌های ضدانسانی همچون «ناتو» و... هم مشارکت دارند، به صورتی آشکار نمایان شده است. آنچه ایالات متحد آمریکا به بهانه «جنگ اکراین» بر سر اتحادیه اروپا آورده است، نمونه مشهود و غیرقابل انکار این تضاد میان امپریالیست‌هاست. دقیقاً اینجاست که این تضادهای (ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک) با مبارزه طبقاتی گره خورده و نیروی کار، چاره‌ای جز توجه دقیق به آنها به صورت همزمان ندارد، یعنی تأکید بر اولویت مبارزه طبقاتی، توجه جدی به تضادهای پیش‌گفته (ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک) و همزمان مبارزه با تخریب محیط زیست مقدم بر هر تلاش دیگری شده است.

اکنون، باید پرسید چگونه است که بخشی از چپ و همچنین «چپ» و انباده با همه ادعاهایشان مبنی بر مطالعه و اشراف بر دیدگاه‌های بخش مارکس، همچنان از درک و دریافت این چرخش عظیم جهانی که پیش رویش در حال وقوع است، عاجز است و «مرغش یک پا دارد» و «دَرش همواره بر همان پاشنه» ثبات وضع موجود می‌چرخد؟ علت این جمود فکری چیست که در حالی که اتفاقاتی چنان عظیم پیش‌چشمان همگان در حال رخ دادن است، این چپ و «چپ» و انباده، همچنان خود را حقیقت مطلق پنداشته و بدون رودربایستی به دفاع از امپریالیسم اگر نه مستقیم که در قالب حمله به سوی دیگر نبرد، مشغول است و یا با در سایه قرار دادن مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری و به انحراف کشاندن اذهان، تلاش می‌کند تا از سنگینی ضرباتی که نیروهای کار می‌توانند و باید وارد کنند، بکاهد؟

بنابراین، با توجه به آنچه گفته شد، در این شرایط، باید منتظر نبردی تعیین‌کننده میان ایالات متحد آمریکا به عنوان سردمدار سرمایه‌داری امپریالیستی و خواهان ادامه سلطه همه جانبه بر جهان با جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه و حتی تضاد و تفرقه در میان اردوگاه امپریالیستی و در نهایت جهان «مرکز و پیرامون» یا «شمال و جنوب» به ویژه در مناطق استراتژیک و تعیین‌کننده‌ای همچون شرق اروپا، غرب آسیا، آمریکای لاتین و البته در نقطه

تماس نهایی یعنی دریای جنوبی چین و تایوان و اوراسیا به عنوان طرفداران جهانی چند جانبه‌گرا و مخالف قدرت «اجتناب‌ناپذیر» بود، موضوعی که صفحه‌ای مهم از تحولات آتی جهان را خواهد گشود و بدون تلاش برای تضعیف و سپس ادغام این قدرت «اجتناب‌ناپذیر» (ایالات متحده آمریکا) در جهانی چند جانبه‌گرا، عملاً راه‌ها بسته خواهد ماند. البته، در این میان نباید از موضع‌گیری حکومت‌های مرتجع هم غافل بود و در دام فرصت‌طلبی آنها افتاد، کشورهایی که هرچند دم از مبارزه ضد امپریالیستی و جهان چند قطبی می‌زنند، اما همواره در سیاست داخلی خود، همان راه و روش امتحان پس داده بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (ستاد مالی-پولی نظام سلطه امپریالیستی) را با قوت هرچه تمام تر اجرا می‌کنند و منافع خود را در گرو هم‌داستانی لابد ناگزیر(!) با غرب می‌دانند. باید با موضع‌گیری‌های روشن و «واقع‌بینانه» این چرخش عظیم جهانی را همچون سکو و محملی برای تحولات مترقی درون این کشورها هم مورد استفاده قرار داد.

بنابراین، کناره‌گیری از این نبرد و داشتن دیدی خصمانه و نه منتقدانه با سوی دوم نبرد و امپریالیست نامیدن آن، نه تنها کمکی به بهبود وضع موجود نمی‌کند، بلکه برخلاف تصور، مواضع چپ را در داخل کشورهای پیرامونی هم تضعیف می‌کند. اگرچه این درک و دریافت درست در بخش‌هایی از جهان به ویژه آفریقا و آمریکای لاتین و بخش‌هایی از آسیا در حال آشکار شدن است و بدون توجه به فحاشی «چپ» و انهادده و نیز چپ منجمد شده در مفاهیم و مقولات اجتماعی یک صد سال پیش، به صورت دیالکتیک منتقدانه و انقلابی در حال سرک کشیدن از پشت هیاهوهای رسانه‌ای است. از این رو، باید امیدوار بود که نیروی کار همچون همیشه شم به مراتب تیزتری از روشنفکران داشته باشد و نهایتاً در سوی منافع جمعی خود بایستد و منتظر تصمیم‌مرددان و وانهادگان نماند.

عزیزان «زندگی از فردا آغاز نمی‌شود»، هم اکنون جریان دارد و ما درون این رود خروشان غوطه‌وریم و با هر بار فرو شدن در این آب و بیرون آمدن از آن، با جهان دیگری روبرو هستیم! زنه‌ار که با هر موضع‌گیری، انسان متفاوتی از خود ساخته‌ایم که می‌تواند مسیر تعالی انسان و بقای طبیعت را هموار سازد و یا سدی در برابر آن ایجاد کند.

عزیزان «زندگی از فردا آغاز نمی‌شود»، هم اکنون جریان دارد و ما درون این رود خروشان غوطه‌وریم و با هر بار فرو شدن در این آب و بیرون آمدن از آن، با جهان دیگری روبرو هستیم! زنه‌ار که با هر موضع‌گیری، انسان متفاوتی از خود ساخته‌ایم که می‌تواند مسیر تعالی انسان و بقای طبیعت را هموار سازد و یا سدی در برابر آن ایجاد کند.